

هو العليم

حکم عامّ در تخصیص به مخصّص مجمل (8)

بررسی دیدگاه آیه‌الله خویی نسبت به مخصّص مجمل متّصل

سلسله دروس خارج اصول فقه – باب عامّ و خاصّ – جلسه پنجاه و چهارم

استاد

آیه‌الله حاج سید محمدحسن حسینی طهرانی
قدّس الله سرّه

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم

بیان مرحوم آیه‌الله خویی در مخصّص متّصل

آقای خویی - رحمة الله علیه - مسئله را با یک بیانی شروع کرده اند که به ظاهر بیان متین و موجّهی می نماید. ایشان می فرمایند که ما یک مقام تصوّر داریم و یک مقام تصدیق. مولا هنگام القاء حکم به مخاطب و ترتّبش بر آن عامّ، در مقام تصوّر، در صورتی که مخصّص ما متّصل باشد مانند تقييد عمل می کند. یعنی چطور در مقیّد، مقیّد، ابتدائاً محطّ آن عامّ را استیعاب افراد خارج از خاصّ قرار می دهد، نه افراد داخل و خارج در خاصّ که بعد این خاصّ آنها را خارج کند؛ در اینجا هم از اول، ظهور این عامّ در افرادی که آنها از خاصّ خارج هستند منعقد می شود.

من باب مثال اگر مولا بگوید: «أَكْرَمُ أَقْرَبَائِي إِلَّا الْأَعْدَاءَ مِنْهُمْ» در اینجا ظهوری که برای عامّ «أقرباء» منعقد است اقرباء غیر اعداء است. بنابراین از اول، ظهوری برای عامّ بالنسبة به اعداء و غیر اعداء و مشکوک الأعدائیّة منعقد نشده تا اینکه بعداً مخصّصی بیاید و افرادی را خارج کند. ظهور «أَكْرَمُ أَقْرَبَائِي» اولاً بلا اول روی اقربای غیر عدوّ رفته است. بنابراین شک در دخول فردی داخل در مخصّص، برگشتش به شکّ دخول فرد است در محطّ عامّ و در استیعاب عامّ؛ و چطور در شبهة مصداقیة تمسّک به عامّ در خصوص مصداق جایز نیست، در اینجا هم شکّ در مصداقیّت مخصّص، موجب عدم تمسّک در مصداقیّت عامّ می شود. اگر ما «أَكْرَمُ أَقْرَبَائِي» را داشتیم و در یک مورد شک کردیم که آیا از اقرباء هست یا نه؟ تمسّک به عامّ صحیح نیست. در اینجا هم همین طور است. وقتی شک در عدوان یک شخص و اعدائیّت آن شخص نسبت به این مولا کردیم، این شک موجب شک در مخصّص خواهد بود و شک در مخصّص هم موجب شک در عامّ. چون از اول محطّ استیعاب، افراد غیر عدوّ هستند، نه افراد عدوّ و غیر عدوّ. تا اینجا به مخصّص متّصل مربوط می شود.^۱ اما در مورد مخصّص منفصل، ایشان بیانی دارند که آن را جدا باید عرض کنیم.

^۱ محاضرات فی أصول الفقه، ج ۵، ص ۱۶۳.

اشکال علامه طهرانی بر آیه‌الله خویی: فارق استثناء و تقييد

مرحوم آقا^۱ - رضوان الله عليه - در اینجا بر آفای خوئی اشکالی دارند و اشکالشان موجه است. ایشان می‌فرمایند که شما استثناء را به مقید تشبیه کردید و مقام را مقام تصور گرفتید، اما این فارق دارد. به جهت اینکه در مورد تقييد، این قيد از اول برای عام، ظهور درست می‌کند و انعقاد ظهور می‌کند و وقتی که انعقاد ظهور کرد، دیگر تمسک به آن مورد، تمسک به عام در شبهه مصداقيه می‌شود.

من باب مثال وقتی که مولا بگوید: «أكرم أقرابائي غير الأعداء»، از اول در مقام انعقاد ظهور عام و در محط استيعاب عام، أقراباء غير عدو لحاظ شده است و با آن بیانی که عرض شد، از باب تتميم جعل در موضوع، اطلاق عقدالوضع، علم به آن موضوع را در مقام احراز اقتضاء می‌کند؛ پس کأن مولا یک مطلب را القا کرده است و آن أقراباء غير عدو هستند. پس در هر موردی که شما شک داشتید که آیا این عدو است یا عدو نیست، دیگر به این عام نمی‌توانید تمسک کنید. چون از اول حکم روی أقراباء غير عدو رفته است و محط استيعاب، مضیق شده است و از آن توسعه در آمده است. لذا تمسک به عام در این شبهه، مانند تمسک به «أكرم العلماء» در صورت شک در علمیت است و فرقی نمی‌کند.

در اینجا آنچه که محل بحث است اینکه آیا در اینجا استثناء، حکم تقييد را دارد؟ اگر حکم تقييد را داشت و مخصص متصل در اینجا مانند مقید بود، مطلب تمام است و ما هم قائل به همین هستیم. ما هم قائلیم بر اینکه در تقييد، از اول آن عام دایره اش مضیق می‌شود، نه اینکه برایش ظهوری منعقد بشود و بعد، از آن ظهور به واسطه تقييد رفع ید بشود. نه، این طور نیست. از اول ظهور برای عام در آن دایره تقييد است.

من باب مثال در «أكرم العالم الفقيه» از اول این عالم به فقیه تسری پیدا کرده است و فقیه هم روی عالم رفته است. دیگر دایره، از عالم به غیر فقیه سرایت نکرده است تا در آنجا ظهور منعقد بشود. لذا اگر شما در فقاہت شخصی شک کردید با صدق عنوان علم، در اینجا آن عنوان [عالم] نمی‌تواند عامی برای این مورد مشکوک قرار بگیرد. چون عام تنها که ما نداریم، عام فقیه داریم. این در مورد تقييد صحیح است.

و اما در مورد استثناء؛ استثناء همیشه خروج بعد از دخول است، نه عدم الدخول. در استثناء اول یک حکم روی افراد به نحو استيعاب شمولی قرار دارد و بعد با استثناء، آن افراد خارج می‌شوند. همیشه در استثناء خروج بعد از دخول است و اینکه نحوین می‌گویند که استثنای منقطع از اول داخل نبوده است، این مطلب صحیح نیست؛ - این دیگر بیانش از ما است - به جهت اینکه معنا ندارد که متکلم چیزی را که از اول داخل نبوده است خارج کند. وقتی داخل نبوده، خروجش دیگر چه معنا دارد؟!

^۱ علامه آیه‌الله حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی رضوان الله تعالی عليه.

تلمیذ: دفع توهم است.

استاد: چه دفع توهمی؟! اصلاً خروج معنا ندارد. از اول به جای اینکه بگویند: ﴿فَسَجَدَ آلَ مَلِكَةٍ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ﴾ * إِلَّا ابْنُ آدَمَ الَّذِي كَانَ كَفُورًا، این را این طوری بگویند: ﴿فَسَجَدَ آلَ مَلِكَةٍ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ﴾؛ بعد در یک آیه دیگر بگویند: «اصلاً ابلیس از ملائکه نبوده است.» چرا به نحو استثناء بیان می کند؟

تلمیذ: توهم این است که همیشه ابلیس ملازم ملائکه بوده، گرچه از سنخ ملائکه نبوده است. استاد: آن دفع توهم را می دانم ولی بالأخره همین دفع توهم موجب می شود که شما یک دخولی را برای این فرض کنید.

تلمیذ: این از باب توهم مخاطب است و الاً مستثنی منه را عام از ابلیس و ملائکه نگرفته است. استاد: اگر مخاطب ما این را در مستثنی منه داخل نمی دانست که شما خروجش را دیگر در اینجا لازم نمی دیدید. چون مخاطب این را در ملائکه داخل می داند شما این را خارج می کنید. اگر از اول همه مخاطبین ما [از] علماء بودند و همه می دانستند که خلقت ملائکه با خلقت ابلیس تفاوت دارد، آیا این خروج استثناء معنا داشت؟ من باب مثال، حالا که بنده می دانم هیچ وقت حمار جزء آدمیان به حساب نمی آید برای چه می گویند: «جَانَّتِي الْقَوْمُ إِلَّا حِمَارًا»؟

تلمیذ: چون حمار همیشه با قوم هست.

استاد: خُب با قوم باشد، خیلی چیزها با قوم هست! پالان هم با قوم هست، کفش هم با قوم هست، خیمه و تیر و تخته هم با قوم هست، اینها همه با قوم هستند؛ جهت اینکه استثناء می آورند چیست؟ بله، دفع توهم هست، تأکید هست، اصرار بر حکم هست، اینها همه موارد استثناء است؛ ولی تا وقتی که چیزی داخل در یک چیز نباشد که این را خارج نمی کنند. یعنی به عبارت دیگر وضع استثناء بر این است که خروج بعد از دخول باشد، نه خروج قبل از دخول. خروج قبل از دخول که خروج نیست.

فرق استثنای منقطع و متصل

تلمیذ: پس فرقی بین استثنای متصل و منقطع نیست.

استاد: همین است، فرقی بین استثنای متصل و منقطع از نقطه نظر دخول نیست. کلام در این است که در استثنای متصل، دخول، دخول حقیقی است و واقعیت عینی و خارجی است و همه افراد مُماتِل در تحت یک نوع و در تحت یک حقیقت، تحقق دارند؛ ولی دخول در استثنای منقطع، دخول اعتباری و غیر حقیقی است. قضیه این است.

چه اینکه آن افراد متفق النوع باشند یا غیر متفق النوع. متفق النوع باشند مثل اینکه همه افراد انسان هستند و

^۱سوره حجر (۱۵) آیه ۳۰ و ۳۱.

شما می‌گویید: «جائنی العلماء إلا زیداً». زید جزء علماء نیست ولی فانوس کش علماست - سابق آقایان فانوس کش داشتند و جلوتر راه می‌بردند؛ عقب‌کش و جلوکش و فانوس‌کش داشتند و حالا هم دارند! - از نقطه نظر نوع داخل است و متفوق‌الحقیقه هستند ولی از نقطه نظر عنوان، زید در تحت این عنوان علم داخل نیست، نه اینکه در تحت آن نوع داخل نباشد.

تلمیذ: در مستثنی‌منه ملاک عنوان است، نه موقعیت و جنسیت.

استاد: بله، عرض بنده هم همین است که در اینجا هم بالحقیقه [زید داخل در تحت عنوان علم نیست، اما] چون نوکر علماست داخل در علماء به حساب می‌آورند، ولی خودش که عالم نیست. آقایان علماء سوار خر هم می‌شوند؛ حالا اگر خر را داخل در علماء آوردند، آیا دلیل بر این است که خر متفوق‌الحقیقه با این علماء است؟! نستجیر بالله! این طور که نیست. بنابراین با اینکه در اینجا [جائنی العلماء إلا زیداً] متفوق‌الحقیقه هستند، ولی در اینجا دخولشان دخول اعتباری است نه دخول حقیقی.

گاهی از اوقات دخول، دخول حقیقی است گرچه متفوق‌الحقیقه نیستند؛ من باب مثال اگر ما بنوایم بگوییم که همه جنبندگان آمدند غیر از الاغ - مثلاً فلان حمار نیامده است یا فلان گربه نیامده است - در اینجا منظور ما از جنبندگان، جنبه حیوانی مسئله است نه اینکه جنبه خصوص نوعیت است. یعنی در اینجا با اینکه متفوق‌الحقیقه نیستند، چون در این حیواناتی که آمده‌اند انسان هست، زید هست، عمرو هست، بقر هست، غنم هست، حمار هست و امثال ذلک، همه هستند؛ ولی در اینجا عنوان مشی یک عنوان است که بالحقیقه تمام افراد را در خودش استیعاب کرده است، گرچه اینها متفوق‌الحقیقه نیستند.

یک وقت نه متفوق‌الحقیقه هستند و نه دخولشان دخول حقیقی است و آن مثل این آیه است: ﴿فَسَجَدَ آلَ مَلِكٍ نِيكَ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ * إِلَّا إِبْرَاهِيمَ لَيْسَ أَبِي أَنْ يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ﴾ در اینجا ابلیس نه از نظر حقیقت واحده و بالاتفاق داخل در ملائکه بود و نه در اینجا عنوانی آورده شد که او داخل در آن عنوان باشد. نه حقیقت ابلیس با حقیقت ملک متفق بود و نه در اینجا در خصوص عنوان، متفق بودند که این ابلیس را از آن عنوان خارج کند.

فرض کنید که اگر در اینجا خداوند به جای ﴿فَسَجَدَ آلَ مَلِكٍ نِيكَ﴾ می‌گفت: «فَسَجَدَ السَّاجِدُونَ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا إِبْرَاهِيمَ»، ابلیس هم از ساجدون بوده است دیگر! چون قبلاً سجده می‌کرده و خدا را عبادت می‌کرده است و از همه ملائکه هم جلوتر بوده است. اما چون عنوان سجود در اینجا نیست پس این هم خروج حقیقی دارد، یعنی هم از نظر حقیقت نوعیه خروج دارد، و هم از نظر آن وصف عنوانی که در آن مستثنی‌منه ذکر می‌شود، خروج دارد.

^۱سوره حجر (۱۵) آیه ۳۰ و ۳۱.

حالا صحبت در این است که چرا ما در هم‌چنین مواردی استثناء می‌آوریم؟ این استثنای ما جهات عدیده دارد؛ یکی به خاطر تأکید است، یکی به خاطر شوق است، یکی به خاطر دفع توهم است و امثال ذلک، و در اینجا در صورتی که اتفاق در حقیقت نباشد و داخل در آن عنوان نباشد، در اینجا در عالم اعتبار یک عنوان سعی برای مستثنی‌منه قرار می‌دهند که این فرد خارج و مستثنی، داخل در تحت آن عنوان هست ولو اعتباراً.

لذا وقتی که می‌گویند: «جائتی القوم إلا الحمار» در اینجا منظور از قوم نه خصوص افراد بنی آدم است، بلکه یک جهت شمولی از انسان و غیر انسان مورد نظر است؛ یعنی این مجموعه. حالا در این مجموعه فرض کنید که سگ هم هست، غنم هم هست، بقر هم هست. قوم من حیث المجموع در نظر گرفته می‌شود و إلا اگر یک موردی باشد که نه داخل در این قوم باشد و نه ارتباطی با قوم داشته باشد، آن را شما بخواهید خارج کنید چطور استثناء می‌کنید؟! مثلاً بگویید: همه قوم آمدند مگر فلان بقر مشهدی حسن در فلان ده! خب این چه ربطی دارد؟! این چه استثنایی است؟ مستثنی باید داخل باشد تا شما خارجش کنید! آن بقر مشهدی حسن در گرگان به قوم در کهریزک طهران چه کار دارد؟! الآن این استثناء، غلط است؛ این لغو و مستهجن است. پس به یک نحوه ارتباط و به یک ملاساتی باید این مستثنی داخل در مستثنی‌منه باشد تا شما خارجش کنید و نمی‌شود داخل نباشد.

بنابراین اینکه شما می‌گویید که استثناء و مخصّص متصل مانند مقید است که برای عام یک ظهور مضیق [درست می‌کند] که افراد به خصوص را خارج می‌کند، و این ظهور از اول منعقد می‌شود، این فارق است بین مقید و بین مخصّص متصل. در مقید از اول عام را نمی‌گذارد که در افراد غیر خودش بیاید؛ وقتی که می‌گوید: «أكرم عالمًا هاشمياً» از اول این «هاشمياً» عالم را مضیق کرده است؛ نه اینکه «أكرم عالمًا» همه علماء را شامل بشود، بعد «هاشمياً» عدّه خاصی را استثناء کند. بلکه از اول حکم روی عالم هاشمی رفته است؛ نه اینکه روی عالم به نحو سعه و استیعاب و شمول رفته باشد و بعد یکی یکی خارج کرده است و فقط هاشمی را گرفته است؛ نه خیر، از اول گفته است: «أكرم عالمًا هاشمياً»؛ یعنی أكرم این عدّه به خصوص را.

حالا اگر ما در اینکه زید، هاشمی است یا نه شک کردیم، در اینجا شک در عام در شبهه مصداقیه کردیم که تمسک به آن جایز نیست. مثل اینکه شک کردیم که این از اول عالم است یا نه! اگر از اول شک می‌کردیم این عالم است یا نه، می‌توانستیم به «أكرم عالمًا هاشمياً» تمسک کنیم؟! نمی‌توانستیم. اگر در اینکه زید هاشمی است یا نه شک کنیم، می‌توانیم تمسک به خصوص قید هاشمی بکنیم؟! نمی‌توانیم. حالا هم اگر شک کنیم که آیا زید، هاشمی است یا نه، به این جمله «أكرم عالمًا هاشمياً» نمی‌توانیم تمسک کنیم. چون این از اول فقط در عالم هاشمی ظهور پیدا کرده است، پس شک در یک مورد، در اینجا برگشت به شک در عام در خصوص «أكرم عالمًا» خواهد بود. این در مورد مقید است.

و اما در مورد مخصّص متّصل این طور نیست. در مورد مخصّص متّصل از اول برای عامّ ظهوری منعقد شده است؛ وقتی که مولا می گوید: «أَكْرَمُ أَقْرَبَائِي»، از اول برای این عامّ ظهوری منعقد کرده است. «أَكْرَمُ أَقْرَبَائِي» یعنی همه اقربای من [در این حکم] هستند؛ ولی وقتی که می گوید: «إِلَّا أَعْدَائِي» از آن ظهور، رفع ید می کند و می گوید که شما نمی توانید به آن ظهور تمسّک کنید، باید از این ظهور، بالنسبه به افرادی که آن افراد عدوّ هستند رفع ید کنید. آن وقت در اینجا اگر بخواهیم به عامّ تمسّک کنیم دیگر بلا اشکال است.

دفاع علامه طهرانی از آیه الله خویی

اللّهُمَّ إِلَّا أَنْ يُقَالَ؛ مرحوم آقا - رضوان الله علیه - در اینجا می فرمایند: مگر ما در اینجا این مطلب را بگوییم که ما در اینجا دو مقام داریم - خوب باید توجه کنیم چون در اینجا خیلی مسئله دقیق است و مطلب ما در همین مسئله دوم است - یک مقام تصوّر داریم و یک مقام تصدیق.

مقام تصوّر آن مقامی است که مولا اولاً بلا اول یک مطلب را تصوّر می کند و وقتی که تصوّر کرد حکم را روی آن می برد.

ولی مقام تصدیق مقام وجود خارجی است. یعنی آن تصویری که مولا کرده است مصداقش در خارج چه چیزی هست؛ این را می گویند مقام تصدیق.

مولا حکم را روی «أَكْرَمُ أَقْرَبَائِي» برده است. یعنی تمام اقرباء من مورد اکرام هستند. حالا اینکه در مقام تصوّر گفته است: «أَكْرَمُ أَقْرَبَائِي»، صحبت در این است که در خارج آیا این شخص، اقرباء هست؟ پس تصدیق به تحقّق موضوع در خارج، یک مقام دیگر است.

شما در مقام تصوّر نمی توانید این حرف را بزنید که اقرباء از اول به عدوّ مقید شده است؛ بلکه، اقرباء از اول مطلق است. «أَكْرَمُ أَقْرَبَائِي» مطلق هم نیست بلکه عامّ است! یعنی اقرباء من واجب الإکرام هستند و تمام شد. ولی صحبت در این است که در مقام خارج، یعنی در مقام وجود خارجی این قضیه خارجیّه ما - این قضیه خارجیّه را داریم دیگر، ما که این را داخل در قضیه طبیعیّه به حساب نمی آوریم، قضیه خارجیّه است - در مقام تحقّق این قضیه خارجی ما، احراز این مصداق برای این مورد خاص، می شود مقام تصدیق. [یعنی تصدیق کند که] «هَذَا مِنْ أَقْرَبَائِي وَ هَذَا مِنْ أَقْرَبَائِي وَ هَذَا مِنْ أَقْرَبَائِي، وَ زَيْدٌ مِنْ أَقْرَبَائِي» و در مقام تصدیق، ما نیازی به تصدیق احراز موضوع در خارج داریم. این یک مسئله.

مسئله دیگری که در اینجا هست این است که مخصّصی داریم که مخصّص متّصل است. مخصّص ما می گوید که «إِلَّا أَعْدَائِي»؛ یعنی این را می گوید که این شخصی که الآن در خارج است و باید برای «أَكْرَمُ» موضوع قرار بگیرد، آیا واقعاً موضوع برای «أَكْرَمُ» هست یا موضوع برای «أَكْرَمُ» نیست؟ آیا با این مخصّص متّصلی که ما به نحو استثناء آورده ایم، این آمده این را در مقام تصدیق و در مقام احراز موضوع، موضوع برای

«أَكْرَم» قرار بدهد یا نه؟ شک داریم که آیا این مورد، موضوع برای اکرام هست یا نه؟ و چون «أَكْرَم» که حکم است موضوع نمی‌ترشد و دخلی در احراز موضوع ندارد و باید اول موضوع محرز بشود تا بعد «أَكْرَم» روی آن بار بشود؛ بنابراین ما شک داریم که آیا این، مصداق برای موضوع ما هست که «أَكْرَم» روی آن بیاید یا نه؟ وقتی که شک داریم دیگر نمی‌توانیم به «أَكْرَم» تمسک کنیم و بگوییم که چون «أَكْرَم» داریم و آن مفروع عنده است، آن عموم و اطلاق «أَكْرَم» که وجوب اکرام باشد، مورد مانحن فیه را شامل می‌شود. این مقام، مقام تصدیق است نه مقام تصوّر.

در مقام تصوّر این حرف‌ها نیست. در مقام تصوّر مولا اقرباء را تصوّر کرده است و گفته است که اقرباء را [اکرام کن]؛ ولی بالأخره این اقرباء در خارج افرادی دارد یا ندارد؟! دارد. احراز موضوع اقربائیت در زید و عمرو، در این حکم، تصدیق به اقربائیت است دیگر! «هَذَا مِنْ أَقْرَبَاءِ مَوْلَى، هَذَا مِنْ أَقْرَبَاءِ مَوْلَى، عمرو مِنْ أَقْرَبَاءِ مَوْلَى»؛ این تصدیق‌های تک‌تک و این تصدیق‌های به‌خصوص، احراز موضوع است برای دخولش در تحت وجوب اکرام.

حالا ما در یک جا - که زید باشد - به واسطه حرمت اکرام عدو، شک داریم که آن حرمت اکرام عدو، آیا جزم به تصدیقیّت در اینجا کرده یا نکرده است؟ یعنی تصدیق را در اینجا محقق کرده یا تصدیق را در اینجا محقق نکرده است؟ وقتی که ما شک داشته باشیم که این تصدیق در اینجا محقق شده یا نشده است، در واقع تصدیقی محقق نشده است دیگر! چون همیشه تصدیق با غیر جزم، مخالف است. تصدیق عین جزم است و وقتی که ما به اقربائیت این شخص به‌عنوان اینکه داخل در تحت حکم است شک داشته باشیم، ما جزم نداریم و وقتی که جزم نداشته باشیم در تحت «أَكْرَم» داخل نمی‌شود. این از این باب است.

تلمیذ: در واقع در مقام تصوّر هم نمی‌توانیم بگوییم مخصّص متصل جدای از عام تصوّر دارد. در حقیقت مولا آن را مثل «أَكْرَمِ عَالِمًا هَاشِمِيًّا» تصوّر کرده است و نمی‌توانیم بگوییم که با هم فرق دارند.

استاد: بله، این اشکال وارد است که در مقام تصوّر هم همین قضیه هست. ما در مقام تصوّر هم همین مطلب را عرض می‌کنیم که در مقام تصوّر اگر مولا «أَقْرَبَاء» را گفته است، «إِلَّا أَعْدَائِي» را هم گفته است. یعنی شما مثل مقید می‌خواهید بگیرید؟
تلمیذ: بله.

استاد: پس حالا اگر این‌طور است، در مورد مخصّص همان‌طور که عرض کردیم این با تقیید مخالف است. به جهت اینکه در مورد مستثنی، مبنای ما این بود که مستثنی یک دلیل جداگانه است و مردم برای تخفیف، مستثنی را می‌آورند، ولی در واقع انگار دو جمله گفته‌اند؛ یک جمله گفته است: «أَكْرَمِ أَقْرَبَائِي» و یک جمله گفته است: «لَا تُكْرِمِ أَعْدَائِي»؛ بعد برای اینکه این دو جمله را با هم مخفّف کند، فاکتور گرفته است، این را چسبانده به آن اولی و گفته است: «أَكْرَمِ أَقْرَبَائِي إِلَّا أَعْدَائِي». درست شد؟

بله، اگر شما مستثنی را مانند تقیید بگیرید اشکال وارد است، ولی در اینجا مستثنی، حکم جمله جدا را دارد. اینکه ایشان در اینجا می فرمایند که مستثنی خروج بعد از دخول است معنایش همین است.

مولا می توانست بگوید: «أقربای غیر عدو من را إکرام کن.» یک وقت این طور می گوید، اما همان طوری که عرض کردم، نحوه گفتن فرق می کند. یک وقت می گوید: «إکرام کن أقربای من را، اما آنهایی که دشمن من هستند را اکرامشان نکن.» وقتی که این طور بگوید آن چیزی که ما استفاده می کنیم این است که بالنسبه به تک تک افراد یک استیعاب شمولی دارد؛ ولی در جنب آن استیعاب شمولی، عدو در اینجا خارج شده است. در اینجا چون عدو خارج شده است بنابراین در اینجا ظهور نسبت به فرد مشکوک، خواهی نخواهی پیدا خواهد کرد. اگر ما بگوییم ظهوری بالنسبه به فرد خارج ندارد، طبق آن بیانی که گفتیم حداقل نسبت به فرد مشکوک ظهور دارد. وقتی که این طور است پس با تقیید دو تا است و فرق می کند.

تلمیذ: این در مقام اثبات است، در مقام ثبوت و در مقام تصوّر هیچ فرقی بین آنجایی که بگوید: «أکرم عالماً هاشمیاً» با آنجایی که بگوید: «أکرم أقربائی إلا أعدائی» وجود ندارد.

استاد: نه، شما آن مطلب سابق را می خواهید بیان کنید که من عرض کردم بین قید و صفت و... فرقی نیست. ببینید در اینجا ما به آن چیزی که در نفس مولا هست، کاری نداریم. ما هر چه هست در مقام اثبات کار داریم، آن برای مقام اثبات است.

تلمیذ: شما فرمودید دو مقام هست؛ یکی مقام تصوّر که مولا چه چیزی تصوّر کرده است بعد حکم را بر آن تصوّر خودش بار کرده است. آن وقت در مقام تصدیق ما می گوییم که آیا مولا همه افراد را اراده کرده است یا نه؟ ما الآن می خواهیم بگوییم در مقام تصوّر، مستثنی و مقید یکی است.

استاد: شما در مقام استثناء مگر مستثنی را در مقام تصوّر از اول داخل در مستثنی منه نکرده بودید و بعد با استثناء خارج کردید؟

تلمیذ: این اعتباری است.

استاد: همین دیگر، عرض من هم همین است، ما هم همین را می خواهیم بگوییم که بالأخره ما چه به نحو حقیقی و چه به نحو غیر حقیقی، به نحو اعتباری، بالأخره این مستثنی را در مستثنی منه داخل کردیم؛ ولی اصلاً در تقیید از اول داخل نکردیم. یعنی این طور نیست که وقتی من می گویم: «أکرم عالماً هاشمیاً»، در مقام ذهن بگویم: **أکرم** همه علماء را، ولی یک دفعه جمعش کنم و بگویم: «عالماً هاشمیاً»! بلکه از اول در مقام ذهن حکم من روی عالم هاشمی رفته است و غیر هاشمی از اول در ذهن نیامده است. ولی در استثناء، مستثنی در ذهن آمده است و من خارجش کردم ولو اعتباراً. این برای تصوّر است. یعنی این فرق بین مستثنی و بین تقیید است.

در مقام تصدیقش که اثبات باشد فرقی نمی کند، در مقام اثبات هم در تقیید و هم در مستثنی بایستی که احراز موضوع بشود، ولی بالأخره در استثناء شما اول یک عام سببی را در ذهنتان آوردید بعد از آن عام سببی

به واسطه جمله متأخر - که حکم جمله منفصل را دارد و به خاطر تخفیف شما آن را به مستثنیٰ منه چسبانده‌اید - آن [مستثنیٰ] را خارج کردید. فرمایش ایشان هم همین است، لذا ایشان بین استثناء و بین تقييد برای این جهت فرق گذاشتند.

بیان دیگر در تفاوت استثناء و تقييد

البته ما بیان دیگری در اینجا داریم ولی نه از این باب؛ این درست است که بین استثناء و بین تقييد از این نقطه نظر فرق است که در تقييد از اول آن عامّ سعه ندارد ولی در استثناء سعه دارد و شما از آن سعه یک فرد را خارج می‌کنید؛ ولی بحثی که در اینجا هست این است که وقتی که ما می‌گوییم مقام، مقام ثبوت است، منظور ما در اینجا این نیست که آیا آن افراد مشکوک را شامل می‌شود یا شامل نمی‌شود؟ در این بحث نداریم، ما می‌خواهیم این را بگوییم که مولا در مقام ثبوت در استثناء و به عبارت دیگر در مخصّص متصل، در مقام ثبوت و تصوّر چه چیزی را تصوّر کرده است؟ آیا عامی را تصوّر کرده است و چون این عامّ را تصوّر کرده است ظهور دارد ولی در مقام تصدیق است؟ یا نه؛ ما به وزان همان تصوّر مولا، تصدیق را در خارج احراز می‌کنیم؟

من باب مثال وقتی که مولا بگوید: «أَكْرَمُ أَقْرَبَائِي إِلَّا أَعْدَائِي» کأنه این طوری گفته است: «أَكْرَمُ جَمِيعِ أَقْرَبَائِي وَ لَا تُكْرَمُ جَمِيعِ أَعْدَائِي»؛ این در مقام تصوّر است. پس ما باید بینیم همین ثبوت تصوّر مولا چطور وجود خارجی پیدا می‌کند؟ و ما در مقام امثال چطور امثال کنیم؟ در «أَكْرَمُ جَمِيعِ أَقْرَبَائِي وَ لَا تُكْرَمُ جَمِيعِ أَعْدَائِي» با توجه به علم به احراز موضوع که ناشی از اطلاق عقدالوضع است، آن چیزی که ما در اینجا استفاده می‌کنیم این است که این حکم إکرام، روی آقربایی رفته است که اینها عدو نیستند.

حالا این آقربایی که در مقام ثبوت عدو نیستند، در مقام اثبات چطوری اینها اثبات می‌شود؟ مثلاً به زید می‌رسیم، می‌بینیم عدو نیست؛ به عمرو می‌رسیم، می‌بینیم عدو نیست؛ به بکر می‌رسیم، می‌بینیم عدو نیست؛ به خالد می‌رسیم، شک داریم عدو هست یا نه؟ یقین به آقربائیت محرز است و شک در عدوات هم محرز؛ در اینجا دخول این خالد در «لَا تُكْرَمُ أَعْدَائِي» تمسک به عامّ در شبهه مصداقیه است و مردود؛ بنابراین در اینجا «أَكْرَمُ أَقْرَبَائِي» این خالد را می‌گیرد. این از این باب است.

اینکه در مقام تصدیق بایستی که ما شک در این تصدیق نداشته باشیم و اگر شک در تصدیق داشته باشیم نمی‌توانیم داخل در «أَكْرَمُ أَقْرَبَائِي» بگیریم؛ بلکه، این مسئله را قبول داریم، ولی صحبت در این است که شما که الآن شک در این تصدیق «أَعْدَائِي» دارید، الآن این شک در تصدیق ما، به چه ملاکی در شک در موضوعیت «أَقْرَبَائِي» تسرّی می‌کند؟! چرا باید تسرّی کند؟! «أَقْرَبَائِي» که به حال خودش محفوظ است.

شما می‌خواهید در اینجا بفرمایید که این «أَعْدَائِي»، «أَقْرَبَائِي» را منحصر می‌کند در آقرباء غیر عدو؛ ولی این، با آن بیانی که در باب تقييد بود دو تا می‌شود. در باب تقييد شما می‌توانید این حرف را بزنید که مقید از

اول آن مطلق را در موارد خودش، منحصر می‌کند و می‌گوید که منظور از عالم، هاشمی است نه غیر هاشمی، ولی در باب مخصّص که ما این حرف را نمی‌زنیم. در باب مخصّص می‌گوییم که دو تا جمله است؛ خروج بعد از دخول است. اول یک عامّ سعی هست و بعد مخصّصی می‌آید از تحت این عامّ، یک عدّه را خارج می‌کند.

در اینجا اگر از اول در یک فرد شک داریم که این فرد داخل هست یا نه، در آن مورد نمی‌توانیم به مخصّص تمسّک کنیم؛ نمی‌توانیم در اینکه این دشمن است، به مخصّص تمسّک کنیم. اگر در عداوت خالد شک کردیم آیا می‌توانیم به «لا تُکرم اعدائی» تمسّک کنیم؟! نمی‌توانیم تمسّک کنیم. وقتی نتوانستیم تمسّک کنیم پس به مقدار حجّیت مخصّص، آن عامّ، مخصّص می‌شود، نه بیشتر. به آن مقداری که این مخصّص در اینجا دایره‌اش [حجّیت] دارد در اینجا عامّ، مخصّص می‌شود، نه بیشتر. پس اگر ما شک کردیم که آیا یک مورد داخل در مخصّص هست یا نه؟ و فرض هم این است که داخل در آن عامّ هست؛ چه ملاکی داریم که این را داخل در تحت عموم قرار ندهیم و آن حکم **اکرم** را روی آن بار نکنیم؟ عرض ما این است.

همان‌طور که ایشان می‌فرمایند، این در مورد تقیید صحیح است. در مورد این مقیّد، خود این مقیّد دایره عامّ را از اول مضیق کرده است و این با مانحن‌فیه دو تا است، ولی در مورد مخصّص دو تا جمله است، هر جمله برای خودش ظهوری دارد؛ در جمع بین این دو ظهور ما باید تمسّک به حجّت کنیم. حجّت آن مقداری است که این مخصّص بر آن مقدار حاکم است. ما هم قبول داریم و روی چشممان می‌گذاریم. در مورد افرادی که معلوم العداوة هستند، این مخصّص در آنجا حاکم است، اما در مورد مشکوک آیا مخصّص در آن مورد حاکم است؟ نه. وقتی که حاکم نشد، این شک در دخول نمی‌تواند در مصداقیّت این مخصّص تسری پیدا کند و اقربائیّت را هم...؛ اقربائیّت که سرچایش است و [شکّ در مصداقیّت مخصّص] نمی‌تواند [به عامّ] تسری کند.

اینجاست که ما می‌گوییم مقام تصدیق با مقام تصوّر دو تا نیست. یعنی ما برای تحقّق آن مقام تصوّر در خارج این را می‌گوییم که در مقام تصوّر هم مولا اگر منظورش خروج مشکوک بود آن را بیان می‌کرد و چون بیان نکرده است، بنابراین ما به همین دلیل عدم تسریّ اجمال در مخصّص به اجمال در عامّ که همان «**اکرم اقربائی**» باشد، می‌گوییم که منظور مولا مشکوک العداوة را هم شامل می‌شود؛ چون خودش گفته است: «**اکرم اقربائی**». این در مورد مخصّص متّصل است.

و اما در مورد مخصّص منفصل بیانش فرق می‌کند. [إن شاء الله برای بعد].

اللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ